

## براهین توحید ذاتی در روایات

✍ بهنام ملک‌زاده\* / محمد جعفری\*\*

### چکیده

خرد و خردورزی از ویژگی‌ها و امتیازات مهم بشری شمرده می‌شود و همواره راهنمای بشر به سوی سعادت بوده است و می‌توان آن را زبان مشترک همه انسان‌ها برشمرد. لذا اولیای دین در تبلیغ پیام الهی از این نعمت الهی فراوان استفاده کرده‌اند. در این مقاله برآنیم تا گوشه‌ای از این راهبرد را به نظاره بنشینیم و براهین توحید ذاتی در روایات را بررسی کنیم؛ بنابراین می‌کوشیم با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی براهین مورد استفاده در روایات را استخراج کنیم. براهین پرشماری در آثار معصومین مورد استناد واقع شده است که می‌توان برهان نفی ترکیب، برهان نفی محدودیت، برهان فرجه، برهان عدم آثار و برهان عدم دلیل را از جمله آنها برشمرد. کلیدواژگان: برهان، توحید، فرجه، فطرت، توحید ذاتی، تدافع قدرت‌های مطلق، تمانع، روایات، کلام نقلی.

malekzadeh313@yahoo.com

\* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته کلام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

mjafari125@yahoo.com

\*\* استادیار مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۱۱

## مقدمه

تفکر عقلانی و استدلالی، تاریخی به درازای تاریخ بشر دارد و اساساً در بسیاری از سنت‌های دینی و فلسفی عقلانیت و تعقل و تفکر یکی از ویژگی‌های انسان شمرده شده است و بدین طریق او را از دیگر موجودات برتر و شریف‌تر شمرده‌اند. یکی از مباحث درخور توجه و درعین‌حال جنجالی در طول تاریخ تفکر انسانی، بررسی رابطه عقل و دین بوده است. تفکر بشر شاهد فرازونشیب‌های بسیاری درباره رابطه عقل و دین بوده است. عقل کمک‌های شایانی به دین رسانده و دین زوایا و افق‌های بسیاری فراروی عقل گشوده است. گرچه در این میان افرادی همواره کوشیده‌اند به سود یکی و علیه دیگری اقداماتی انجام دهند، همواره بر این ارتباط این دو به سود هر دو بوده است. این تعاضد هنگامی به اوج خود می‌رسد و خواهد رسید که حدود هر یک را محترم شماریم و از آن تجاوز نکنیم؛ پس مباد که عقل مشوب به اوهام و ظنون، و دین دستخوش تحریفات و تفاسیر نابجا شود.

یکی از مباحثی که می‌تواند بر زوایای پنهان این موضوع پرتو افکند و ابهامات بسیاری را حل کند، بررسی استفاده عملی از عقل و تعقل در بیان اولیای دین است. اگر روشن شود که خود اولیای دین در مناظرات و خطابه‌های خویش فراوان از عقل و استدلال‌های عقلی بهره جسته‌اند، از بسیاری از تفریط‌هایی که در حق عقل رخ می‌دهد، در امان خواهیم بود. همچنین با توجه به مباحث کلامی مطرح در آثار معصومین، از لغزش‌های احتمالی در مباحث اعتقادی در امان می‌مانیم و مهم‌تر از آن، افق‌های ناگشوده بسیاری در برابر ما گشوده خواهد شد و نیز شاید در تحول علم کلام و یا دست‌کم در روش‌ها و استدلال‌های کلامی کمک فراوانی به ما شود. گذشته از همه اینها بی‌انصافی است که به سخنان گهربار و درردار ائمه هدی کم توجهی شود و به اندازه‌ای که برای فهم کلمات عرفا و فیلسوفان در معرض خطا وقت و عمر صرف می‌کنیم، به این آثار اهمیت ندهیم. ناگفته نماند غرض ما اخباریگری نیست؛ بلکه مقصود آن است که آثار معصومین علیهم‌السلام موضوع تفکر عقلانی قرار گیرد. ما در این مقاله می‌کوشیم به گوشه‌ای از مباحث عقلی معصومین علیهم‌السلام در موضوع توحید پردازیم. در آثاری که از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است درباره خداشناسی سه گونه برخورد و نحوه عمل را مشاهده می‌کنیم:

۱. تبیین صفات الهی: در این بخش، روایات نه درصدد اثبات صفات الهی، بلکه تنها به دنبال اصلاح فهم و تصور مخاطبان درباره خدا هستند. به عبارت دیگر برخی از مخاطبان ائمه به چنین صفاتی اعتقاد داشته‌اند؛ لذا ائمه دلیلی برای اثبات این صفات برای خدا نمی‌دیدند.

مشکل البته در نحوه تصور ایشان بوده است. نوع مخاطبان تصوراتی تشبیهی از صفات خدا داشتند و ائمه علیهم السلام در صدد اصلاح بینش آنها بودند؛

۲. اثبات صفات الهی: در این بعد، روایات نوعاً ویژه اهل شک یا ملحدان و مشرکان و زنادقه است؛ لذا در آنها به اثبات و ایراد دلیل و برهان و یا جدال احسن پرداخته شده است؛  
 ۳. الهام بخشی: بسیاری از روایات اهل بیت به ویژه ادعیه و نیز خطبه‌های توحیدی ائمه، دارای مضامین بسیار عالی‌اند که به نظر می‌رسد این مضامین از سطح فهم مخاطب آن زمان بالاتر بوده‌اند. در چنین روایاتی مفاهیم عالی و معارف دقیق الهی مطرح شده است که به نظر می‌رسد ائمه علیهم السلام در این سطح به بیان معارفی می‌پردازند که نیاز به رمزگشایی دارد و از این جهت، چنین روایاتی می‌توانند الهام بخش متفکران متعمق، متدقق و متأله باشند.

ما در این مقال و مجال بخش دوم را بررسی می‌کنیم و کارهایی هم که تا کنون انجام شده، در همین راستا بوده‌اند و البته بخش‌های دیگر دست‌نخورده و بکر باقی مانده‌اند. بحث حاضر در آثار گوناگونی کانون توجه علما بوده است و براهین توحید را به گونه مفصل در کتبی که در شرح روایات نگاشته شده‌اند، مانند شرح صدر المتألهین بر کافی و همچنین شرح مرحوم فیض کاشانی بر آن و کتاب شریف *مرآة العقول* می‌توان یافت. ما نیز از همین کتب در موارد بسیاری استفاده کرده‌ایم. البته به جهت نوع این آثار که روایی است، این براهین یک‌جا و به گونه موضوعی مرتب نشده‌اند. همچنین معاصران نیز کارهای فراوانی در این زمینه انجام داده‌اند که از میان آنها می‌توان به اثر استاد آیه‌الله جوادی آملی به نام *فلسفه الهی از منظر امام رضا*، کتاب آیه‌الله صافی گلپایگانی به نام *الهیات در نهج البلاغه*، اثر استاد ربانی گلپایگانی به نام *الهیات فی مدرسه اهل البیت* و اثر دکتر قدردان قراملکی با عنوان *خدا در حکمت و شریعت* اشاره کرد. گرچه هر یک از این آثار دارای مطالبی ارزشمند و سودمندند و ما نیز از آنها بهره فراوان برده‌ایم، هیچ‌یک به همه براهین توحید، دست‌کم به همه آنچه ما از روایات یافتیم نپرداخته‌اند و یا به گونه گذرا از کنار برخی براهین گذشته و آنها را به طور کامل و روشن، و با بیان مقدمات تفصیلی بیان نفرموده‌اند. لذا ما جای خالی چنین پژوهشی را احساس کردیم و در این جهت گامی هرچند کوتاه و لرزان برمی‌داریم.

## مفاهیم

### ۱. توحید

منظور از توحید همان اصل بنیادین اسلام است که رکن دعوت همه انبیا بوده است. اصل

توحید دارای فروع و شاخه‌های بسیاری است که از جمله آنها توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید عبادی، توحید عملی، توحید در ربوبیت، توحید در الوهیت، توحید در محبت، توحید در توکل، توحید در استعانت و... است. همان‌گونه که روشن است، بررسی همه این شاخه‌ها از حوصله یک مقاله خارج است؛ بنابراین ما در این پژوهش تنها به توحید ذاتی در روایات می‌پردازیم و به دیگر شاخه‌های توحید نخواهیم پرداخت. بنابراین مسئله اصلی ما در این مقاله این است که آیا در روایات، برهان یا براهینی برای توحید ذاتی هست؟ و اگر هست چه تقریرهایی می‌توان از آن ارائه داد؟

## ۲. خدا

به نظر می‌رسد پیش از پرداختن به اثبات توحید و حتی اثبات وجود خدا، باید معنای خدا بررسی شود؛ یعنی یا به‌گونه مطلق در روایات، یا به‌گونه خاص در هر برهانی جداگانه بحث شود که از خدا چه معنایی اراده شده است؟ به عبارت دیگر وجه تمایز خدا با دیگر موجودات چیست و یا چه صفتی است که خدا بودن خدا با آن شناخته می‌شود و خود آن صفت دیگر نیاز به اثبات ندارد و با اثبات وجود خدا در حقیقت آن صفت نیز برای خدا اثبات می‌شود؟ به نظر می‌رسد چنان‌که در فلسفه این صفت عبارت است از وجوب بالذات، در روایات نیز صفاتی به همین مضمون به منزله معنا و تعریف خدا، مطرح شده‌اند؛ صفاتی مانند غنی بالذات یا ازلیت و قدم ذاتی. به عبارت دیگر هنگامی که توحید خدا اثبات می‌شود، این صفات برای خدا به منزله تعریف، پیش‌فرض گرفته می‌شوند. این همان نکته‌ای است که در برخی کتاب‌های فلسفه دین<sup>۱</sup> به آن اشاره شده است که بحث صفات خدا مقدم بر اثبات وجود اوست؛ زیرا ما منطقیاً پیش از اثبات یک شیء، باید تصویری از آن داشته باشیم تا سپس بتوانیم آن را اثبات یا رد کنیم. اگر این سخن را به‌گونه مطلق نیز نپذیریم، دست‌کم باید آنرا درباره برخی صفات بنیادین که تصور اولیه ما را از خدا می‌سازند، قبول کنیم.

## ۳. برهان

نکته دیگری که پیش از آغاز بحث باید بدان اشاره کنیم، این است که مراد ما از برهان در این مقاله برهان منطقی نیست و دلیل خطابی و جدلی را نیز در برمی‌گیرد.

## الف) توحید ذاتی احدی

منظور از توحید احدی این است که خدای تبارک و تعالی بسیط محض است و از هر گونه

ترکیب و داشتن جزء میرا و منزه است. گرچه شاید در برخی عبارات معصومان، واژه «أحد» و «واحد» به یک معنا به کار رفته باشند، در موارد بسیاری نیز این دو با هم تفاوت دارند. ما برای نمونه یک روایت را که مرحوم صدوق در کتاب شریف التوحید مطرح ساخته‌اند، می‌آوریم:

شریح‌بن‌هانی نقل می‌کند روز جمل یک اعرابی برخاست و از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید که آیا شما می‌گویید خدا واحد است؟... امیرمؤمنان فرمود: ای اعرابی! گفتن اینکه خدا یکی است بر چهار قسم است: دو قسم از آن بر خدای عزوجل جایز نیست و دو وجه دیگر بر او ثابت است؛ اما آن دو وجه که بر او جایز نیست یکی آنکه از واحد، واحد باب اعداد را قصد کند. پس این معنا بر او جایز نیست؛ چون آن که دومی ندارد، در باب اعداد داخل نشود. آیا نمی‌دانی که کافر شد کسی را که گفت خدا سومی از سه تاست؟ دومی آنکه کسی بگوید او یکی از مردم است و از واحد، یک نوع از جنس را اراده کند. پس این معنا نیز بر خدا جایز نیست؛ چون تشبیه است و پروردگار ما از آن برتر و متعالی است. اما دو وجهی که بر او ثابت است: یکی سخن کسی است که می‌گوید او یگانه است و شبیهی در بین اشیا ندارد که پروردگار ما چنین است و دوم سخن کسی است که می‌گوید خدا احدی المعنی است و مقصودش آن است که خدا نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم منقسم نمی‌شود و پروردگار ما چنین است<sup>۲</sup>

چنانکه از متن حدیث روشن است، امیرالمؤمنین علیه السلام احد را به معنای عدم انقسام به اجزای عقلی و وهمی معنا فرموده‌اند.

### برهان نفی ترکیب

اکنون که معنای احد و توحید احدی روشن شد، به اصل برهان می‌پردازیم. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی و در بخش التوحید با اسناد خود روایت شریفی از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند که بر اساس آن مردی از امام درباره‌ی اسما و صفات الهی می‌پرسد و امام وجوهی را در پاسخ ذکر می‌فرمایند و در بخشی از آن می‌گویند:

و کسی که به وسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیم است که همیشه بوده و اسما و صفات مخلوق‌اند و معانی آنها و آنچه از آنها مقصود است همان خدایی است که اختلاف و به هم پیوستگی او را سزاوار نیست. چیزی که جزء دارد، اختلاف و به هم پیوستگی دارد (نه خدای یگانه یکتا). پس نباید گفت: خدا به هم پیوسته است و نه خدا کم است و نه زیاد است؛ بلکه او به ذات خود قدیم است؛ زیرا هر چیز که یکتا نباشد، تجزیه پذیر است و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت به او تصور نشود. به ذات هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت به او تصور شود، مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند.<sup>۳</sup>

همان‌گونه که از متن حدیث روشن است، امام علیه السلام مرکب بودن و جزء داشتن خدا را منافی با

قدم ذاتی و غیرمخلوق بودن خدا می‌داند. اگر بیان حضرت را به صورت مقدمات روشن بیان کنیم، تقریرش چنین است:

۱. اگر چیزی دارای جزء (چه خارجی، چه وهمی و چه عقلی)<sup>۴</sup> باشد، در تحقق نیازمند اجزایش خواهد بود؛
  ۲. هر چیزی که نیازمند باشد، ممکن و در ذات خود حادث خواهد بود؛
  ۳. هر چیزی که ممکن و حادث باشد، مخلوق است؛
  ۴. لکن خدا مخلوق نیست؛
- نتیجه: پس نیازمند نیست و در نتیجه مرکب از اجزا نیست.

### (ب) توحید ذاتی واحدی

همان‌گونه که در توحید احدی گذشت، منظور از توحید احدی نفی ترکیب از اجزای درونی بود؛ اما اینجا منظور از توحید واحدی، نفی شریک و نفی تعدد از ذات باری تعالی به لحاظ بیرونی و با قطع نظر از اجزای درونی است، که همان وجه اول از دو وجه صحیحی است که امیرمؤمنان اطلاق آن را بر حق تعالی در حدیث شریح‌بن‌هانی تأیید فرمودند. ما در این بخش مقاله به ذکر روایاتی که بر این قسم از توحید ارائه برهان می‌کنند، می‌پردازیم.

#### ۱. برهان نامحدودیت الهی

در این برهان، تأکید بر نامحدود و لایتناهی بودن خدای تعالی است و از این طریق، وحدت اطلاقی و وجود صرف حق تعالی که گاه از آن به وحدت حقه حقیقه تعبیر می‌شود به اثبات می‌رسد. البته بخشی از این استدلال را می‌توان به مقوله برهانی برای وحدت احدی حق تعالی اقامه کرد؛ ولی ما به جهت عدم تکرار، از بیان آن می‌پرهیزیم. در روایتی که مرحوم شیخ مفید در کتاب *امالی* با سند خود از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند، به این برهان اشاره شده است. در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید:

ابتدای عبادت خدا شناخت او و اساس شناخت خدا جل اسمه یگانه دانستن اوست و نظام یگانه دانستنش به نفی محدودیت از اوست؛ زیرا عقل‌ها شهادت می‌دهند که همانا هر محدودی آفریده شده است و هر آفریده‌ای شهادت می‌دهد که برای او آفریننده‌ای وجود دارد که خود آفریده نیست و حدوث بر او ممتنع است؛ به طور ازلی قدیم است - پس خدا را عبادت نکرده است کسی که ذات او را وصف کند، و کسی که بخواهد به کنه او برسد، او را یگانه ندانسته است.<sup>۵</sup>

در این روایت امام علیه السلام نظام توحید را نفی تحدید از خدای سبحان معرفی می‌کند و سپس تحدید را لازمه مخلوقیت می‌داند. استاد جوادی *آملی* در توضیح حدیث می‌فرماید:

اگر واجب‌الوجود محدود باشد، باید مخلوق خالقی جز خود باشد؛ زیرا هر موجود محدود، دارای حدودی است که از آن تجاوز نمی‌کند؛ بدین‌سان از آنچه بیرون حدودش باشد، بهره‌مند نمی‌شود؛ از این‌رو محدودکننده‌ای دارد که حدود ویژه آن را تعیین می‌کند.<sup>۶</sup>

### تقریر برهان:

۱. هر آنچه محدود باشد، محدودکننده‌ای دارد؛
  ۲. هر آنچه محدودکننده‌ای دارد، ممکن و مخلوق است؛
  ۳. لکن خدای تعالی مخلوق نیست؛
  ۴. پس خدای تعالی محدود نیست؛
  ۵. هر آنچه نامحدود باشد، بیش از یکی تصورپذیر نیست؛
- نتیجه: پس خدای تعالی بیش از یکی تصورپذیر نیست و بنابراین واحد است.

### ۲. برهان معدودیت

یکی دیگر از براهین توحید، برهانی است که ما از آن با عنوان معدودیت یاد می‌کنیم. در این برهان بر این نکته تأکید می‌شود که لازمه تعدد خدا، محدودیت الهی است، و چون محدودیت خدا مستلزم حدوث است، بنابراین تعدد خدا نفی می‌شود. برخی از محققان این برهان را ذیل این روایت شریفه که بخشی از خطبه امیرالمؤمنین در **نهج البلاغه** است آورده‌اند: «من وصفه فقد حده، ومن حده فقد عده، ومن عده فقد أبطل أزله».<sup>۷</sup>

سیدکمال حیدری در تقریر برهان می‌گوید:

اگر خدای سبحان متعدد باشد، معنایش این است که او محدود است؛ و اگر محدود باشد، معنایش این است که معدوم بوده و بعد به وجود آمده است؛ بنابراین وجودش مسبوق به عدم است؛ و اگر وجودش مسبوق به عدم باشد، حادث و ممکن خواهد بود؛ لکن خدا حادث نیست؛ پس متعدد هم نیست.<sup>۸</sup>

گرچه تقریر ایشان فی‌نفسه درست و متقن، و ظاهراً الهام‌گرفته از روایت است، چندان با ظاهر روایت سازگار نیست؛ زیرا در بیان امیرالمؤمنین از محدودیت، معدودیت نتیجه شده و از معدودیت، بطلان ازلیت؛ درحالی‌که در تقریر محقق مزبور، روند به‌عکس است.

آنچه بیشتر شارحان در شرح این روایت بیان فرموده‌اند، بیشتر با توحید صفاتی سازگار است؛ چنان‌که سیاق این خطبه نیز به همین نکته دلالت دارد. به‌علاوه روایت اول که شیخ مفید از امام رضا نقل کرده‌اند، به این معنا قابل حمل و یا شاید ظاهر در آن باشد؛ گرچه خود فراز‌مورد استناد، تحمل معنای گفته‌شده در برهان اول را دارد و این معنا خلاف ظاهر

نیست. افزون بر این دو نکته، این مضمون در روایت دیگری که فتح‌بن‌عبدالله از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند نیز وارد شده است و در آنجا نیز سیاق دلالت می‌کند که موضوع مربوط به توحید صفاتی است.<sup>۹</sup> با توجه به نکات مزبور، امیرالمؤمنین علیه السلام در صدد نفی صفات زاید بر ذات بوده‌اند؛ لذا می‌فرمایند هر کس خدا را به صفات زاید بر ذات وصف کند، او را محدود کرده و بر ذات خدا حد زده است و این محدودیت، موجب تکثر در ذات خواهد شد و در نتیجه خدا مرکب خواهد بود و نیازمند اجزاء، و این با قدم و ازلیت الهی ناسازگار است.<sup>۱۰</sup> این بیانی است که بیشتر شارحان درباره حدیث فرموده‌اند و ما چون بحثمان مربوط به توحید صفاتی نیست، متعرض بیان ایشان و تقریر مقدماتش نمی‌شویم و جویندگان را به این کتب ارجاع می‌دهیم.

برخی شارحان، تقریر دیگری از برهان ارائه کرده‌اند که هم برهان توحید ذاتی واحدی است و هم با عبارت روایت سازگار است. به نظر می‌رسد روشن‌ترین بیان و تقریر، از آن صدرالمتألهین است. ایشان در شرح روایت می‌فرمایند:

لازمه توصیف حق تعالی به صفات زاید بر ذات قرار دادن حد برای اوست و لازمه محدود بودن شیء، وحدت عددیه است؛ چون هر شیء محدودی، ماهیتی دارد که برای موجود شدن نیاز به امری زاید دارد که به آن تشخص بدهد؛ چون ماهیت مورد نظر نسبتش با مصادیق فرضی‌اش یکسان است. پس در نتیجه وحدت آن وحدت عددی خواهد بود که امثال دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؛ و هر آنچه واحد به وحدت عددی باشد، به امر دیگری محتاج است تا بدان تشخص بدهد و هر چیزی که محتاج باشد، در ذات خود مسبوق به عدم است و نمی‌تواند ازلی باشد.<sup>۱۱</sup>

قسمت اول فرمایش امام علیه السلام مربوط به بحث صفات زاید بر ذات است و ارتباطی به موضوع بحث ما ندارد؛ اما در بخش آخر روایت، یعنی فراز «من عده فقد أبطل أزله» مرحوم صدرالمتألهین وجهی را بیان می‌کنند که می‌تواند برهانی بر توحید ذاتی واحدی باشد و ما آن را به صورت مقدمات روشن، چنین تقریر می‌کنیم:

۱. اگر واجب متعدد باشد، ناگزیر دارای ماهیتی (اگرچه بسیط) خواهد بود که در بین مصادیق فرضی آن مشترک است؛
۲. هر ماهیت یا مفهوم مشترکی بخواهد به صورت متعدد موجود شود، چون نسبتش به مصادیق خود مساوی است، ناگزیر باید امر دیگری باشد تا به آن تشخص بدهد؛
۳. پس لازمه تعدد واجب، نیازمندی آن به امر دیگر است؛
۴. هر آنچه به دیگری نیازمند باشد، در ذات خود مسبوق به عدم است؛

۵. پس چنین موجودی، ازلی و قدیم نیست؛

۶. لکن خدا موجودی ازلی و قدیم است؛

نتیجه: خدا متعدد به وحدت عددی نیست.

### ۳. برهان فرجه

یکی دیگر از براهین توحید که در روایات بیان شده است، برهانی است که با عنوان «فرجه» مشهور شده است. این برهان به مناسبت ورود لفظ فرجه در روایت و نقش بنیادینی که در برهان دارد، به این نام شهرت یافته است. روایت دربردارنده این برهان را هشام بن حکم نقل می‌کند و عبارت از پرسش و پاسخ‌هایی میان یک زندیق و امام صادق علیه السلام است. همان‌گونه که شارحان احادیث اذعان و اعتراف کرده‌اند، این روایت از مشکلات اخبار بوده، دارای پیچیدگی‌های ویژه‌ای است که فهم حدیث را دشوار می‌سازد. این روایت دربردارنده سه برهان بر توحید است و در براهین بعدی، به فرازهای دیگر این حدیث اشاره خواهیم کرد. برخی شارحان کل روایت را مشتمل بر یک برهان می‌دانند و برخی مشتمل بر دو برهان و برخی نیز مشتمل بر سه برهان. ما ترجیحاً هر فراز روایت را برهانی جداگانه می‌انگاریم و می‌کوشیم تا تقریری کامل از هر یک ارائه دهیم. ناگفته نماند هدف ما شرح روایت نیست؛ لذا از دقت‌های فقه‌الحدیثی چشم‌پوشی می‌کنیم و تنها به اندازه‌ای که بتوان برهان مربوط را از روایت استظهار کرد، به بحث خواهیم پرداخت. بنابراین از داوری درباره معنای نهایی حدیث درمی‌گذریم؛ زیرا این کار هم از بضاعت اندک ما بیرون است و هم از حوصله این مقال. هشام بن حکم نقل می‌کند که امام در پاسخ زندیق که درباره توحید پرسشی مطرح کرده بود، فرمود:

به‌علاوه اگر ادعای دو خدا کنی، بر تو لازم است میانه‌ای بین آنها قایل شوی تا دوئیت آنها درست شود. بنابراین آن میانه خدای سومی قدیمی است، بین آن دو، پس سه خدا گردن‌گیرت شود و اگر سه خدا ادعای کنی، بر تو لازم شود آنچه در دو خدا گفتم که بین آنها میانه باشد. بنابراین خدایان پنج می‌شوند و همچنین در شماره بالا می‌رود و زیادی خدا بی‌نهایت می‌شود.<sup>۱۲</sup>

در شرح این فراز اقوال گوناگونی مطرح است. برخی منظور از ثلاثه و خمسه را مجموع آحاد در نظر گرفته،<sup>۱۳</sup> برخی آن را جواب شبهه ابن‌کمون دانسته‌اند.<sup>۱۴</sup> برخی دیگر نیز آن را تشبیدی بر برهان اتقان صنع، که فراز پیشین روایت بر آن دلالت می‌کند، می‌دانند.<sup>۱۵</sup> ما آنچه را که در بیان مقصود حدیث قوی‌تر می‌دانیم، مطرح می‌سازیم به رد و اشکال اقوال دیگر نمی‌پردازیم.

مرحوم آصف شیرازی در شرح خود بر اصول کافی در شرح این فراز می‌فرماید:

معنای فرمایش حضرت این است که اگر ادعا کنی که مبدأ اول و واجب بالذات دو تاست، بر تو لازم است که وجود فرجه‌ای بین این دو را بپذیری تا وجه افتراقی باشد بین این دو و فرض دوتا بودن محقق شود؛ چون این دو در وجوب ذاتی مشترک‌اند و اگر وجوب بالذات تمام حقیقت آنها باشد، و امر سومی نباشد که فاصل این دو باشد، در این صورت فرض دوتایی باطل خواهد بود؛ چون فرض تعدد بین دو امر کاملاً یکسان محال است.

امام علیه السلام از این ممیز فاصل به فرجه تعبیر می‌کند، با وجود اینکه از فاصل بین اجسام به فرجه تعبیر می‌شود، اما از آنجا که زنادقه اهل ادراک غیر محسوسات نیستند، امام برای رساندن این نکته که شما بیش از اینکه به محسوسات مخاطبه شوید، استحقاق ندارید لذا از این تعبیر استفاده فرمودند.

این امر فاصل، ناگزیر باید امری وجودی و داخل در حقیقت یکی از آن دو باشد؛ زیرا فرض تعدد با یکسان بودن در تمام حقیقت ناسازگار است. همچنین ممکن نیست که آن امر فاصل، حقیقتی باشد که بتواند از وجود منفک شود؛ ولو اینکه این انفکاک صرفاً عقلی باشد؛ چون در این صورت معلولی خواهد بود که نیازمند به مبدأ است [زیرا در صورت امکان انفکاک عقلی، نسبت آن با وجود امکانی خواهد بود و در نتیجه برای موجود بودن نیازمند به علت خواهد بود] و دیگر خودش نمی‌تواند مبدأ اول و داخل در واجب باشد؛ پس در نتیجه امر فاصل نیز باید موجودی ذاتاً قدیم باشد؛ همان‌گونه که امر مشترک چنین است. پس در نتیجه آن یکی از دو واجب مفروض که مشتمل بر امر فاصل بود، در حقیقت دو تا خواهد بود و دو واجب مفروض نیز سه تا خواهند بود؛ و اگر ادعا کنی که خب سه تا باشند، همان چیزی که در فرض دوتایی لازم آمد در فرض سه‌تایی هم لازم خواهد آمد و باید بدان ملتزم باشی و آن تحقق امر فاصل بین این سه تاست و برای اینکه فرض سه‌تایی درست شود، باید حداقل دو امر فاصل فرض کنی که همان‌طور که گفتیم باید قدیم ذاتی باشند و در نتیجه به پنج قدیم ملتزم شده‌ای و این مطلب ادامه پیدا می‌کند تا جایی که ملتزم شوی به وجود بی‌نهایت واجب و این علاوه بر اینکه خلاف فرض است، از دو جهت باطل است:

اول اینکه بنا بر چنین فرضی باید پذیرفت که عدد بدون واحد و کثرت بدون وحدت به وجود آمده است؛ ... چون آن واجبی که مشتمل بر امر فاصل فرض شده است، دارای اجزای واجب الوجود بی‌نهایت است که هر یک به نوبه خود مشتمل بر بی‌نهایت اجزا هستند و این بدین معناست که ما کثیری داریم که هیچ‌گاه به واحد نمی‌رسد؛ و وجود کثرت بدون وحدت، بطلانش بدیهی است؛

دوم آنکه واجب مشتمل بر امر فاصل، وجودش متوقف بر امر فاصل است که خود آن فاصل نیز متوقف بر فاصل‌های دیگر است و همین‌طور این وابستگی و توقف تا بی‌نهایت ادامه دارد و این همان تسلسل است که محال است.<sup>۱۶</sup>

عبارت مرحوم آصف شیرازی را می‌توان چنین خلاصه کرد که اگر خدا دو تا باشد، برای تحقق اثینیت، باید بین این دو، ممیزی فاصل وجود داشته باشد - که در روایت از آن به فرجه تعبیر شده است و برای ذهن مأنوس با محسوسات، که شأن زناده است، مناسب‌تر است - چون بدون ممیز فاصل، دو تا بودن ممتنع است. این ممیز فاصل باید اولاً امری وجودی باشد و ثانیاً قدیم باشد؛ وگرنه تحقق اثینیتِ ازلی بین دو قدیم، ممتنع خواهد بود. پس لازمه فرض دو خدا، پذیرش سه خداست و لازمه پذیرش سه خدا این است که دو ممیز فاصل قدیم وجود داشته باشند، تا فرض سه‌تایی محقق شود. لازمه این امر نیز فرض پنج خداست و اگر پنج خدا وجود داشته باشد، لازمه‌اش وجود چهار ممیز فاصل قدیم است که در نتیجه نه خدا وجود خواهد داشت. اگر این روند ادامه یابد، لازمه‌اش بی‌نهایت خدا خواهد بود که اولاً خلاف فرض است (زیرا فرض اولیه دو خدا بود) و ثانیاً وجود چنین بی‌نهایتی محال است. وجه محال بودن چنین بی‌نهایتی است که تحقق کثیر بدون واحد را لازم می‌آورد؛ چراکه هر کثیری چیزی نیست جز مجموعه‌ای از واحدها و اگر در مجموعه‌ای فرضی، واحد وجود نداشته باشد، وجود کثیر نیز بی‌معنا خواهد بود.

#### ۴. برهان تدافع قدرتهای مطلق

یکی دیگر از براهین توحید که در روایات بدان اشاره شده است، برهانی است که بر پایه تصور قدرت مطلق شکل گرفته است و در آن از امتناع تعدد قدرت مطلق، امتناع تعدد خدا نتیجه گرفته شده است. این برهان نیز مانند برهان پیشین در روایت پیش‌گفته هشام‌بن‌حکم وارد شده است. امام علیه السلام در پاسخ زندیق که درباره توحید پرسش مطرح کرده است می‌فرماید: این سخن تو که خدا دو تا است، از سه حال خارج نیست: یا هر دو قوی هستند، یا هر دو ضعیف‌اند و یا یکی قوی و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی‌اند، پس چرا هر یک دیگری را دفع نمی‌کند و در تدبیر متفرد و یگانه نمی‌شود؛ و اگر یکی قوی است و دیگری ضعیف، ثابت می‌شود که او واحد است؛ همان‌گونه که ما می‌گوییم به دلیل عجزی که در دومی آشکار است.<sup>۱۷</sup>

در اینکه بیان امام علیه السلام به چه برهانی اشاره دارد، بین شارحان اختلاف نظر است. برخی آن را اشاره به برهان تمناع می‌دانند که طبق آن با فرض دو قادر مطلق، تحقق عالم ممکنات ممتنع است و چون عالم ممکنات تحقق یافته است، پس تعدد قادر مطلق نفی می‌شود؛ اما برخی آن را برهانی بر نفی تعدد قادر مطلق می‌دانند، بدون توسل به امتناع تحقق عالم ممکنات. به عبارت دیگر برخی آن را برهان تمناع در وجود واجب، و برخی تمناع در وجود ممکن

می‌دانند. به هر حال به نظر می‌رسد بیان امام علیه السلام تحمل هر دو معنا را دارد و در بین شارحان، مرحوم بحرانی جامع‌ترین بیان را در شرح حدیث ایراد فرموده است:

این قول که گفته شود خدا دوتاست بعد از ثبوت لوازم و جوب وجود از قبیل نفی فقر و احتیاج و ضعف، با ملاحظه اثنبیت و قوت و ضعف، چهار وجه قابل تصور است: وجه اول اینکه اولی و دومی هر دو قوی باشند؛ وجه دوم آنکه هر دو ضعیف باشند و وجه سوم آنکه اولی قوی و دومی ضعیف باشد و چهارم آنکه اولی ضعیف و دومی قوی باشد؛ و چون در دو وجه اخیر تعیین قوی و ضعیف در بحث تأثیری ندارد، لذا حضرت سه وجه ایراد فرمود و از آنجا که روشن است که قدم ذاتی از لوازم و جوب وجود است، لذا تأثیری در وجوه احتمالی ندارد.

پس اگر فرض و وجه اول باشد، یعنی هر دو قوی باشند، پس هر یک قادرند که دیگری را از وجود یا ایجاد ممانعت کند - و فرض این است که موانع ممانعت متفی است، چون وجوب وجود اقتضا می‌کند که مانعی از مقدوراتش وجود نداشته باشد. پس چرا هر کدام دیگری را دفع نمی‌کند تا در نتیجه هر دو معدوم شوند و یا اگر تدافع را باطل بدانیم، چرا یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند و منفرد در تدبیر نمی‌شود تا فقط او واجب باشد، چون دیگری را یا از وجود یا از ایجاد مانع شده است؟ اما این فرض قابل قبول نیست؛ چون هر دو مساوی فرض شده‌اند و اگر یکی را دافع بدانیم، در این صورت ترجیح بلامرجح و به تبع آن، ترجیح بلامرجح واقع شده که محال است.

اما وجه دوم؛ امام علیه السلام به این فرض نپرداختند چون واضح‌البطالان است و نیز از وجه سوم نیز جوابش معلوم می‌شود.

اما فرض سوم؛ یعنی اینکه یکی قوی و دیگری ضعیف باشد، در حقیقت اقرار ناخودآگاه به توحید است. چون به وجود واجب که در قوت منفرد است اعتراف کرده و الوهیت را از عاجز نفی نموده است.

این استدلال به حسب صفات کمالیه اقامه شده است که همان برهان عقلی حکماست که از آن به به برهان تمانع یاد می‌شود.<sup>۱۸</sup>

### تقریر برهان:

۱. اگر خدا دوتا باشد، وضع از سه حال بیرون نیست: یا هر دو قادر مطلق‌اند یا هر دو ضعیف‌اند و یا یکی از آنها قادر مطلق و دیگری ضعیف است:

۲. هر سه فرض باطل است؛

نتیجه: پس خدا دوتا نیست.

بطالان فروض سه‌گانه بدین قرار است:

الف) لازمهٔ مطلق بودن قدرت و وجوب وجود، این است که هر یک از دو خدا بتواند دیگری را از وجود یا ایجاد ممانعت کند. اگر ممانعت کند، پس دیگری واجب و قدیم نیست و این با فرض قدیم بودنشان ناسازگار است؛ زیرا قدیم و واجب در وجود و ایجاد نیازمند نیست و چیزی نمی‌تواند مانع آن باشد؛ وگرنه لازمهٔ آن مشروط بودن وجود یا ایجاد او به عدم مانع است و این نوعی نیاز است که با وجوب وجود سازگار نیست. علاوه بر اینکه مستلزم ترجیح بلامرجه نیز است؛ چون هر دو در قدرت برابرند؛ اما اگر هر یک نتواند دیگری را از وجود یا ایجاد ممانعت کند، پس قادر مطلق نیست. به‌هرحال این فرض پذیرفتنی نیست؛

ب) فرض اینکه هر دو ضعیف باشند، بطالانش روشن است؛ چون در این صورت شرایط الوهیت را ندارند؛

ت) فرض اینکه یکی قادر مطلق و دیگری ضعیف باشد، نیز پذیرفتنی نیست؛ چون ضعف با قدم و وجوب سازگار نیست. پس خدا نمی‌تواند دوتا باشد و در نتیجه فرض تعدد باطل می‌شود. همان‌گونه که از ظاهر استدلال روشن است، شکل کلی استدلال، قیاس استثنایی است که تالی آن به‌گونهٔ سه‌تایی بیان شده و هر سه باطل شده‌اند که در نتیجه با رفع تالی، رفع مقدم هم می‌شود. به‌تعبیر دیگر برهان مزبور ترکیبی از قیاس استثنایی و برهان سبر و تقسیم است.

## ۵. برهان اتقان صنع

برهان دیگری که در روایات برای اثبات توحید مطرح شده، برهان اتقان صنع است. در این برهان با تکیه بر اتقان و انتظام امور در جهان، وجود خدایان متعدد نفی می‌شود؛ زیرا وجود خدایان متعدد، با اتقان صنع منافات دارد. یکی از روایات که به نظر می‌رسد به این برهان اشاره دارد، همان روایت پیشین است که امام علیه السلام در پاسخ زندیق می‌فرماید:

پس اگر بگویی که خدا دوتا است، یا این دو از تمام جهات یکسان‌اند و یا از تمام جهات غیرهم‌اند، چون ما آفریدگان را سامان یافته، و چرخ جهان را در جریان، و تدبیر را واحد می‌بینیم و شب و روز و آفتاب و مهتاب را مشاهده می‌کنیم، صحت امر و تدبیر و هماهنگی آنها دلالت می‌کند که همانا مدبر یکی است.<sup>۱۹</sup>

همچنین روایت دیگری در توحید صدوق آمده که در آن از هشام بن حکم چنین نقل می‌شود:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم چه دلیلی بر توحید خدا وجود دارد؟ ایشان فرمودند: یکسان بودن تدبیر و تام بودن صنع؛ همان‌گونه که خدای عزوجل فرمود: اگر غیر از خدا، خدایان دیگری در آسمان و زمین وجود داشت، آسمان و زمین فاسد می‌شد.<sup>۲۰</sup>

## تقریر برهان

۱. اگر خدایان متعدد باشند، نظام تدبیر عالم فاسد می‌شود؛
  ۲. لکن نظام عالم فاسد نیست، بلکه متقن است؛
- نتیجه: خدا متعدد نیست.

## بیان ملازمه

اگر خدا متعدد باشد، وضع از چهار فرض بیرون نیست: ۱. یا تمام ذات و فعل آنها عین هم است؛ ۲. یا ذاتشان عین هم، ولی فعلشان غیر هم است؛ ۳. یا تمام ذات و فعلشان غیر هم است؛ ۴. یا ذاتشان غیر هم، ولی فعلشان عین هم است. فرض اول خلاف فرض تعدد است؛ بنابراین پذیرفتنی نیست. دو فرض بعدی لازمه‌شان این است که هر یک از خدایان در تدبیر و فعل متغیر هم عمل کند که در این صورت عالمی که هر یک می‌آفریند غیر آن دیگری خواهد بود و این عوالم با هم تنافی خواهند داشت؛ در نتیجه در عالم نظام واحد و متقن به وجود نخواهد آمد. فرض چهارم نیز تحقق‌پذیر نیست؛ زیرا فعل از ذات منبعث می‌شود و امکان ندارد که از ذوات متغیر، فعل واحد یا فعل متمائل صادر شود. به علاوه از آنجا که خدایان مفروض ذاتاً متباین با یکدیگرند، صفات ذاتی آنها مانند علم و قدرت نیز متباین خواهند بود، و در صورت تباین ذات و صفات، قطعاً این خدایان در تشخیص مصالح نظام عالم و قوانین آن متباین خواهند بود و نتیجه تباین علم، جز فساد و در هم ریختن نظم عالم، و بالتبع فساد آن نیست.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه ۲۲ سوره مبارکه انبیا بیانی همانند بیان مزبور دارند که اشاره به آن خالی از لطف نیست. ایشان با نقد نظر دیگر مفسران درباره آیه که اغلب آیه را بر برهان تمانع فیلسوفان تطبیق کرده‌اند، در تقریر برهان آیه شریفه می‌فرمایند:

اگر فرض شود که برای عالم الهه متعددی باشد، ناچار باید این چند الهه با یکدیگر اختلاف ذاتی و تباین حقیقی داشته باشند؛ وگرنه چند الهه نمی‌شدند؛ و تباین در حقیقت و ذات، مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر متباین و مختلف باشند، و همین‌که پای اختلاف در تدبیر به میان بیاید، تدبیر هر یک تدبیر دیگری را فاسد می‌کند و آسمان و زمین رو به تباهی می‌گذارند و چون می‌بینیم نظام جاری در عالم نظامی است واحد، که همه اجزای آن یکدیگر را در رسیدن به هدف خود یاری می‌دهند و با رسیدن اجزای دیگر به هدف‌های خود سازگارند، می‌فهمیم که پس برای عالم غیر از یک الهه نیست.<sup>۲۱</sup>

استاد مصباح نیز در معارف قرآن همین بیان مرحوم علامه را با تفصیل بیشتری بیان کرده، با تحلیل دقیق مفهوم الوهیت و ربوبیت و اثبات ملازمه بین این دو، آن را تقویت می‌کنند.<sup>۲۲</sup>

## ۶. برهان عدم آثار

در برهان دیگری که در آثار معصومان علیهم‌السلام مطرح شده، بر این نکته تأکید می‌شود که اگر خدایان دیگری وجود داشتند، باید آثاری می‌داشتند و چون آثاری از ایشان دیده نمی‌شود، پس وجود ندارند. در نامه‌ای که امیرمؤمنان علیه‌السلام به امام مجتبی نوشته‌اند، به این برهان اشاره شده است:

و بدان ای پسر عزیزم، همانا اگر شریکی برای پروردگارت وجود داشت، پیامبرانش به سوی تو می‌آمدند و قطعاً آثار حکومت و سلطنتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی. اما او خدایی یکتاست همان‌گونه که او خود را توصیف کرده است.<sup>۳۳</sup>

### تقریر برهان

۱. اگر برای این عالم خدای دیگری غیر از خدای واحد موجود بود، رسولانی می‌فرستاد و آثار و افعال او شناخته می‌شد؛
۲. لکن رسولانی از خدای دیگر به سوی ما نیامده‌اند و ما آثار و افعال او را نمی‌شناسیم؛ نتیجه: پس خدای دیگری غیر از خدای واحد برای این جهان وجود ندارد.

### بیان ملازمه

دلیل ملازمه‌ای که در مقدمه ۱ آمده، این است که خدا بودن مستلزم ایجاد و خلق و افاضه است؛ و خدایی که ایجاد و خلق و تدبیر نداشته باشد یا هدایتی از سوی او به ما نرسد، شایسته پرستش و الوهیت نیست. به عبارت دیگر اگر برای خداوند سبحان که رب ما و همه ماسوی است شریکی باشد، این شریک نیز باید مثل او قادر و حکیم و دارای صفات کمال و اسماء الحسنی باشد؛ وگرنه شرکت حاصل نمی‌شود. بنابراین آنچه حق و حقیقت است، تعدد و دوئیت ذات اله خواهد بود. پس بر شریک حکیم مفروض، واجب است که برای دعوت به حق، که همان اعتقاد به اثنیت و تعدد است، و برای رفع جهل و راهنمایی عباد انبیا را مبعوث کند؛ وگرنه لازمه‌اش این است که یا حکیم و هادی نباشد، یا اینکه عاجز باشد؛ و چون شریک هیچ پیامبری نفرستاده است، درمی‌یابیم که شریک باری هم وجود ندارد.<sup>۳۴</sup>

چنان‌که روشن است، شکل برهان قیاس استثنایی متصله است و با رفع تالی (وجود آثار مُلک و ارسال رسل)، رفع مقدم (وجود خدایان متعدد) استنتاج شده است.

## ۷. برهان فطرت

فطرت از جمله موضوعاتی است که در قرآن و سنت بسیار به آن توجه شده است. بحث‌های بسیاری درباره فطرت، معنا و ماهیت آن و مصادیقش در بین محققان در گرفته است و اگر

بخواهیم حق این بحث را ادا کنیم، قطعاً سخن به درازا خواهد کشید و از مقصود خود دور خواهیم شد. اینجا تنها به‌جمال آنچه را برای بیان برهان فطرت ضرور است یادآور می‌شویم. اولاً منظور ما از فطرت، امر یا اموری است که از ویژگی‌های خلقت انسان بوده، غیراکتسابی و همگانی است. برای فطرت مصادیق پرشماری مانند حقیقت‌جویی، زیبایی‌طلبی، کمال‌خواهی ادعا شده است. خداشناسی نیز یکی از امور فطری است که در کتاب و سنت بیانات فراوانی درباره آن وارد شده است. یکی از شاخه‌های خداشناسی فطری، توحید است. ما روایات فراوانی در ذیل آیه فطرت<sup>۲۵</sup> و یا به طور مستقل داریم که توحید را امری فطری معرفی، و یا تعبیر «فطرة الله التي فطر الناس عليها» در آیه فطرت را به توحید تفسیر می‌کند. مرحوم صدوق در کتاب **توحید** باب جداگانه‌ای را برای این روایات گشوده است. ما برای نمونه، به یک روایت بسنده می‌کنیم. مرحوم صدوق به اسناد خود از علاء‌بن فضیل می‌گوید: عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل فطرت الله التي فطر الناس عليها قال التوحيد.<sup>۲۶</sup> این مضمون در روایات بسیار تکرار شده است.

گرچه اغلب در بحث اثبات وجود خدا به فطرت تمسک می‌شود، ما قصد داریم اینجا برای اثبات توحید نیز به فطرت تمسک کنیم. پیش از بیان برهان، ذکر این نکته خالی از لطف نیست که برای اثبات توحید، به دو وجه می‌توان به فطرت استناد و استدلال کرد:

وجه اول این است که ما یکی از امور فطری را که در همه انسان‌ها مشترک است محور قرار می‌دهیم و پس از طریق استدلال التزامی توحید را اثبات می‌کنیم؛

وجه دوم این است که ما به تجربه‌ای فطری از انسان‌ها توجه می‌کنیم و می‌کوشیم گزارش و توصیفی از این تجربه ارائه دهیم و از این طریق به اثبات توحید پردازیم. به عبارت دیگر در وجه اول جنبه استدلالی و سیر مفهومی محور و پایه اصلی استدلال است؛ ولی در وجه دوم جنبه تجربه و درک حضوری قوی‌تر است و پایه اصلی استدلال قرار می‌گیرد. برای روشن شدن مقصود، به بیان برهان به هر دو وجه می‌پردازیم.

### برهان اول

۱. هر انسانی کمال را دوست دارد؛
۲. هر انسانی به هر کمالی می‌رسد به آن قانع نمی‌شود و به بالاتر از آن می‌اندیشد. بنابراین انسان نه تنها کمال، که کمال مطلق را دوست دارد؛
۳. دوستی و محبت، امر وجودی اضافی (نه مفهومی اضافی که با توهم نیز سازگار است) است؛
۴. هر امر اضافی به دو طرفش وابسته است و تا طرفین نباشند، اضافه هم نخواهد بود؛

۵. پس متعلق دوستی انسان، موجود است (تا اینجا برهان فطرت بر اثبات وجود خدا دلالت دارد)؛  
 ۶. آن کامل مطلق که انسان طالب آن است، بیش از یکی تصور ندارد؛  
 نتیجه: خدا یا همان کامل مطلق، واحد است.

### برهان دوم

۱. هر انسانی در طول زندگی موقعیت‌هایی را تجربه می‌کند که در آنها از همه اسباب ناامید می‌شود؛  
 ۲. در این موارد انسان کاملاً ناامید نیست و وجود موجودی را که می‌تواند او را نجات دهد، احساس می‌کند؛  
 ۳. انسان‌ها در این تجربه همیشه امری واحد را تجربه می‌کنند و به امور متشتت و پراکنده توجه ندارند. به عبارت دیگر وقتی انسان‌ها در موقعیت‌های بحرانی قرار می‌گیرند و به اصطلاح برای آنها انقطاع از اسباب عادی حاصل می‌شود، احساس می‌کنند که نقطه اتکایی وجود دارد و به او توجه می‌کنند و امید دارند. نکته مهم آنکه این احساس منعطف به یک نقطه است، و شخص به امری واحدی توجه می‌یابد؛  
 نتیجه: پس خدای واحدی و رای اسباب وجود دارد.  
 چنان‌که روشن است در دلیل اول بر کمال‌خواهی انسان تأکید شده و پس از طریق استلزام توحید اثبات شده است؛ اما در دلیل دوم خود توحید تجربه شده است.

### ۸. برهان عدم دلیل

- دلیل دیگری که در احتجاج‌های معصومان از آن استفاده شده است، نبود دلیل برای شرک است. در روایتی فضل‌بن‌شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند:  
 مردی از فرقه ثنویه از ابوالحسن حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام سؤال نمود و من حاضر بودم و گفت که من می‌گویم که صانع عالم دوتا است؛ پس دلیل بر آنکه صانع یکی است، چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود که خود همین سخن تو که صانع دوتا است دلیل بر این است که صانع یکی است؛ زیرا که تو دومی را ادعا نکردی، مگر بعد از آنکه یکی را اثبات کردی. پس یکی مورد اتفاق است که ما و تو بر آن اجماع داریم و بیشتر از یکی مورد اختلاف است.<sup>۲۷</sup>  
 در این استدلال امام رضا علیه السلام در پاسخ کسی که برای توحید دلیل خواسته است، وظیفه اقامه دلیل را بر عهده کسی که ادعای بیشتر از مورد اتفاق را دارد می‌نهد، و نبود دلیل را دلیل بر وحدت می‌داند. شاید به این استدلال امام علیه السلام اشکال شود که نبودن دلیل، دلیل نبودن نیست و این استدلال صرفاً اقناعی و جدلی است؛<sup>۲۸</sup> اما می‌توان از بیان امام علیه السلام - چنان‌که در قرآن هم

به این دلیل تمسک شده است<sup>۲۹</sup> - این گونه دفاع کرد که امام علیه السلام نبود دلیل برای شرک را دلیل محکمی برای اعتقاد به توحید و عدم اعتقاد به شرک معرفی می‌کند. به عبارت دیگر هدف حضرت، نفی وجود خارجی شریک برای خدا نیست؛ بلکه ایشان می‌خواهند عدم معقولیت اعتقاد به امری را که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد نشان دهند و اگر از جاده انصاف دور نشویم، استدلال حضرت به طور کامل وافی به این مقصود است.

### نتیجه‌گیری

از مطالب یاد شده در این نوشتار نتیجه می‌گیریم:

۱. براهین پرشماری در روایات بر توحید ذاتی حق تعالی اقامه شده است. این براهین به اقتضای حال مخاطب و سطح فهم او بوده‌اند و به همین دلیل از بیانات خطابی و جدلی نیز استفاده شده است؛
۲. یکی از براهین اقامه شده، برهانی است که در آن از ملازمه بین ترکیب و نیازمندی از سویی، و بی‌نیازی و غنای ذاتی خدا از سوی دیگر توحید ذاتی احدی استنتاج شده است؛
۳. یکی از براهین اقامه شده بر توحید ذاتی واحدی در روایات، برهانی است که در آن از ملازمه بین نامحدودیت و یکتایی و نیز ملازمه بین محدودیت و مخلوقیت، یکتایی حق تعالی استنتاج شده است؛
۴. یکی دیگر از براهین اقامه شده بر توحید ذاتی واحدی، برهانی است که در آن از استلزام معدودیت با حدوث، نفی تعدد واجب استنتاج شده است؛
۵. برهان سوم بر توحید ذاتی واحدی، برهان فرجه است که در آن از ملازمه بین فرض تعدد با وجود بی‌نهایت خدا، توحید ذاتی نتیجه گرفته می‌شود؛
۶. برهان چهارم بر توحید ذاتی واحدی، برهان تدافع قدرت‌های مطلق است که از ملازمه فرض تعدد با عدم وجود واجب یا عدم وجود ممکنات، توحید استنتاج شده است؛
۷. برهان پنجم بر توحید ذاتی واحدی، برهان اتقان صنع است. در این برهان از وجود نظام واحد در عالم و عدم فساد کلی در آن، توحید مدبر نتیجه گرفته شده است.
۸. برهان ششم بر توحید ذاتی واحدی، برهان عدم آثار است که در آن از عدم وجود آثار الهیت و خدایی خدایان متعدد، توحید اثبات شده است.
۹. برهان هفتم بر توحید ذاتی واحدی، برهان فطرت است. در این برهان با تکیه بر فطرت کمال خواهی انسان، و تلازم این حب فطری با وجود محبوب کامل، توحید اثبات شده است.
۱۰. سرانجام واپسین برهانی که ما در اینجا به آن اشاره کردیم، برهان عدم دلیل است. در این برهان از عدم دلیل بر وجود خدایان متعدد، معقولیت اعتقاد به توحید استنتاج شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مایکل پترسون و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، ص ۹۷-۹۸.
۲. محمدبن علی ابن‌بابویه، *التوحید*، باب معنی الواحد و التوحید و الموحد، ج ۳.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *أصول الکافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۱، ص ۱۵۷.
۴. معنای جزء خارجی روشن است. اما منظور از جزء وهمی، جزئی است که از تقسیم شی به دو جزء بالقوه به دست می‌آید مثل تقسیم یک خط به دو پاره خط فرضی، و منظور از جزء عقلی تقسیم شی به جنس و فصل است و برخی جزء تحلیلی را نیز افزوده‌اند که منظور تقسیم شی به ماهیت و وجود است.
۵. محمدبن محمد مفید، *أمالی*، ص ۲۵۳.
۶. عبدالله جوادی آملی، *فلسفه الهی از منظر امام رضا*، ترجمه زینب کربلایی، ص ۵۴.
۷. محمدبن حسین شریف الرضی، *نهج البلاغه (لصبیحی صالح)*، خطبه ۱۵۲، ص ۲۱۲.
۸. سیدکمال حیدری، *دروس فی التوحید*، ترجمه علی محمود العبادی، ص ۲۴-۲۶.
۹. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، کتاب التوحید، باب جوامع التوحید، ح ۶.
۱۰. رک: محمد صالح مازندرانی، *شرح الکافی*، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۷؛ محمد باقر مجلسی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، ج ۲، ص ۱۰۲.
۱۱. صدر المتألهین، *شرح اصول کافی*، ج ۴، ص ۸۹.
۱۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۱، ص ۱۰۶.
۱۳. محمدباقر میرداماد، *التعلیقه علی اصول الکافی*، ص ۱۸۶.
۱۴. محمدبن یعقوب کلینی، *اصول الکافی*، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۱، ص ۵۵۶.
۱۵. صدر المتألهین، همان، ج ۳، ص ۳۷؛ محمد محسن فیض کاشانی، *الوافی*، ج ۱، ص ۳۳۱.
۱۶. محمدهادی شریف شیرازی، *الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی*، ص ۵۰۰.
۱۷. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، کتاب التوحید، باب حدوث العالم و اثبات المحدث، ح ۵.
۱۸. مهدی سلیمانی آشتیانی و محمدحسین درایتی، *مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی*، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲.
۱۹. همان.
۲۰. محمدبن علی ابن‌بابویه، همان، باب الرد علی الثنویة و الزنادقة، حدیث ۲.
۲۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱۴، ص ۳۷۵.
۲۲. رک: محمدتقی مصباح، *خدشناسی*، به تحقیق و بازنگاری امیررضا اشرفی، ص ۲۵۰.
۲۳. *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.
۲۴. لطف‌الله صافی گلپایگانی، *الهیات در نهج البلاغه*، ص ۲۰۷.
۲۵. (روم: ۳۰)
۲۶. محمدبن علی ابن‌بابویه، همان، باب فطرة الله عزّ و جلّ الخلق علی التوحید، ح ۱.
۲۷. محمدبن علی ابن‌بابویه، همان، باب الرد علی الثنویة و الزنادقة، ح ۶.
۲۸. عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۵۲-۵۳.
۲۹. «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین» (بقره: ۱۱۱).

## منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *فلسفه الهی از منظر امام رضا*، ترجمه زینب کربلایی، چ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
- حیدری، سید کمال، *دروس فی التوحید*، ترجمه علی محمود العبادی، قم، دار فراق، ۱۴۳۲ق.
- سلیمانی آشتیانی، مهدی و محمدحسین درایتی، *مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی*، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۷.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه (للصیحی صالح)*، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- شریف شیرازی، محمد هادی بن معین الدین (آصف شیرازی)، *الکشف الوافی فی شرح أصول الکافی*، قم، دار الحدیث، ۱۴۳۰ق.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، *الهیات در نهج البلاغه*، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (صدر المتألهین)، *شرح أصول الکافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی ع، ۱۴۰۶ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *أصول الکافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹.
- ، *أصول الکافی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، چ سوم، قم، اسوه، ۱۳۷۵.
- ، *الکافی*، چ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی-الأصول و الروضة*، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
- مایکل پترسون و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ چهارم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۳.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، چ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- ، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، چ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
- مصباح، محمد تقی، *خداشناسی*، به تحقیق و بازنگاری امیررضا اشرفی، قم، مؤسسه امام خمینی ع، ۱۳۸۹.
- مفید، محمد بن محمد، *الأمالی*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد، *التعلیقة علی أصول الکافی*، قم، النخام، ۱۴۰۳ق.